

# اندیشه‌های سیاسی - اقتصادی

## ارنستو چه گوارا

میدان اقتصاد سیاسی

کامران نیری



سالیان اول انقلاب کوبا تا ایجاد حزب کمونیست کوبا و عزیمت گوارا برای گسترش انقلاب جهانی در سال ۱۹۶۵ شاهد پیشرفت سریع اجتماعی با شرکت توده‌ها و اشتیاق به ادبیات سوسیالیستی بود. ارنست مندل، از رهبران بین‌الملل چهارم که لئون تروتسکی در سال ۱۹۳۸ بنیان گذارد، در سال ۱۹۶۴ برای ۷ هفته از کوبا دیدار کرد. مندل «فرستی برای تبادل نظر [با رهبران انقلاب کوبا] پیدا کرد و این گفتگوها او را قانع کرد که انقلاب کوبا یکی از پایگاه‌های رهایی کار و انسان را ایجاد کرده است (استوجه ۲۰۰۹ صص ۱۵۰-۱۴۹)». استوجه از مندل نقل قول می‌کند: «آثار کلاسیک مارکسیستی در مدارس کادرها و در وزارت‌خانه‌ها و دیگر جاها به‌طور وسیع مطالعه می‌شود. در کلاسی که من شرکت کردم و جلد اول سرمایه را مطالعه می‌کردند، یک وزیر و چند معاون وزیر شرکت داشتند. و چه مطالعه‌ی جدی‌ای، مثل مطالعه‌ی تورات، صفحه به صفحه.»

در ابتدا رهبری کاسترو اموال حامیان فراری باتیستا را مصادره کرد؛ بزرگ‌ترین شرکت‌ها، و منازل آنان و خانه‌هایی که اجاره می‌دادند، و دیگر اموال. پس از آن که وزرای بورژوا در اعتراض از کابینه‌ی ائتلافی استعفا کردند، کارگران و دهقانان مبارزه‌جوتر شدند و دشمنی ایالات متحده با انقلاب تشدید شد، رهبری کاسترو دست به اقدامات رادیکال‌تری زد که از جمله موج ملی‌سازی‌های ژوئن-اکتبر ۱۹۶۰ بود. تا پایان آن سال تجارت با ایالات متحده که اقتصاد کوبا به آن وابسته بود عمدتاً متوقف شده بود. در اکتبر آن سال چه‌گوارا در رأس هیئتی به اتحاد شوروی، اروپای شرقی، چین و کره شمالی برای بازاریابی شکر که صادرات عمده‌ی کوبا بود و ایجاد همکاری‌های بازرگانی و مالی اعزام شد. هرگونه سود و اجاره و بهره‌ی شخصی حذف گردید، اجاره‌ی خانه‌ها و آپارتمان‌های دولتی و هزینه‌ی مصرف برق کاهش یافت، و پوشش آموزش و بهداشت و درمان رایگان گسترش یافت. در سال ۱۹۶۰ یک میلیون کوبایی بسیج شدند تا بی‌سوادی را طی دو سال و در سه مرحله ریشه‌کن کنند. در سال ۱۹۶۲ کالاهای مصرفی اساسی جیره‌بندی شد.

در اول ماه مه ۱۹۶۱ فیدل کاسترو (۱۹۶۱) اعلام کرد که جهت‌گیری انقلاب کوبا سوسیالیستی است. کوشش سیاسی آغاز شد تا سه جریان چپ در کوبا را در یک حزب متشکل کنند: جنبش ۲۶ ژوئیه و رهبری انقلابی که هر دو تشکیلات جوان چریکی

## اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه گوارا

بودند و حزب سوسیالیست مردمی طرفدار اتحاد شوروی که چند دهه سابقه داشت. مشاورین از اتحاد شوروی و چکسلواکی برای کمک به ایجاد مؤسسات دولتی جدید و بازسازی وزارت‌خانه‌های رژیم قبل آمدند. هیئت برنامه‌ریزی مرکزی (JUCEPLAN) مشابه آنچه در اتحاد شوروی بود متشکل شد تا بخش‌های اقتصاد را که تحت اختیار دولت بود برنامه‌ریزی کند.

در سال ۱۹۶۲، دولت کوبا از اقتصاددانان بنام چپ دعوت کرد که برای شرکت در بحث نحوه‌ی گذار به سوسیالیسم که در وزارتخانه‌ها شروع شده بود به کوبا سفر کنند (کاپسیا ۱۹۸۸؛ آلبرت وهاهل ۱۹۸۱). دو چشم‌انداز مخالف یکی از جانب کارلوس رافائل رودریگس که خواهان الگوی شوروی بود و همفکرانش و دیگری توسط ارنستو چه‌گوارا که منتقد آن بود مطرح شده بودند. گوارا که سهم عمده‌ای در این بحث داشت رئیس بانک ملی کوبا و از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ رئیس دپارتمان صنعتی کردن و وزیر صنایع بود. او بحث را با نشر مقاله‌ای در نقد دیدگاه رایج در اتحاد شوروی از گذار به سوسیالیسم شروع کرد که در اولین شماره‌ی «صنعت ما» نشریه‌ی وزارت صنایع چاپ شد.

در مقابل نظام «خودسرمایه‌گذاری»<sup>۱</sup> (AFS) مرسوم در اتحاد شوروی که در آن شرکت‌ها با وام بانکی سرمایه‌گذاری می‌کردند، گوارا سرمایه‌گذاری شرکت‌ها را به صورت جزیی از برنامه‌ی اقتصادی و بودجه‌ی دولت می‌دید و حول این عقیده نظام بودجه‌ی سرمایه‌گذاری<sup>۲</sup> (BFS) را در وزارت صنایع ایجاد کرد. همان طور که گوارا توضیح می‌دهد، در نظام نوع شوروی این مدیریت شرکت است که بر اساس وضع بازار در مورد ترکیب، میزان و نحوه‌ی سرمایه‌گذاری شرکت و از این طریق صنعت تصمیم می‌گیرد. در نظام پیشنهادی گوارا این تصمیمات تحت نظر رهبری انقلاب و بر اساس برنامه‌ریزی مرکزی اتخاذ می‌شوند. چه بسا رهبری سیاسی تصمیم به سرمایه‌گذاری در صنایع و شرکت‌های می‌گیرد که در مرحله‌ی اول زیان آورند اما به نیاز اجتماعی مشخصی پاسخ‌گو هستند. آلبرت موراً<sup>۳</sup> وزیر تجارت خارجی بدون ذکر نام گوارا مقاله‌ای در رد نظر او در نشریه‌ی «تجارت خارجی» آن وزارتخانه نوشت که «برخی رفا

می‌گویند نظریه‌ی ارزش اضافی مارکس در بخش دولتی اقتصاد کوبا کار نمی‌کند (مورا ۱۹۶۳ در سیلورمن ۱۹۷۱ ص ۲۱۹).»

در پاسخ، گوارا مقاله‌ای تحت عنوان «در مورد مفهوم ارزش، پاسخی به برخی مواضع در این مورد» نوشت که در شماره‌ی سوم «صنعت ما» چاپ شد (سیلورمن ۱۹۷۳ فصل ۱۰). او استدلال کرد که به دلیل در اختیار گرفتن بخش مهمی از صنایع و شرکت‌ها توسط دولت، عملکرد قانون ارزش مختل می‌شود و نیاز به برنامه‌ریزی مرکزی به وجود می‌آید تا توسعه‌ی اقتصادی را هدایت کند. گوارا و لوئیس الوارس<sup>۴</sup> وزیر خزانه‌داری همفکر بودند. در مقابل رونالدو دیاس<sup>۵</sup> و مارسلو فرناندس<sup>۶</sup> همفکر مورا بودند. اگرچه هیچ‌یک از این‌ها از رهبران و کادرهای حزب سوسیالیست مردمی نبودند، لکن با مشورت با مشاورین روسی در این بحث دخالت می‌کردند (تایبودوم ۱۹۹۷ صص ۶۶۳-۳۶۸).

## قانون ارزش

مسأله‌ی قانون ارزش در گذار به سوسیالیسم سابقه‌ی طولانی دارد. از این شروع کنیم که منظور از «قانون» چیست. در اساس منظور نظریه‌ی ارزش کار مارکس است که از یک سو در تداوم با نظریات ارزش کار مکتب اقتصاد سیاسی کلاسیک از ویلیام پتی (۱۶۸۷-۱۶۲۳)<sup>۷</sup> تا دیوید ریکاردو (۱۸۲۳-۱۷۷۲)<sup>۸</sup> و در عین حال نقد ریشه‌ای آنست. از این رو نظریه‌ی مارکس یک قانون نیست. اما پیروان مارکس از این نظریه چون یک قانون تبعیت می‌کنند اگرچه در مورد این نظریه تفاوت نظر زیاد است. یک علت این تفاوت نظر مفهوم ارزش است که می‌توان استدلال کرد که پیچیده‌ترین وجه نظریات مارکس است. (موهون ۱۹۸۳، ص ۵۰۷)

نزد مارکس ارزش یک کالا بیانگر شکل تاریخی مشخصی است که کار اجتماعی به‌مثابه مصرف نیروی کار در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به خود می‌گیرد. بنابراین ارزش یک امر تکنیکی نیست بلکه یک رابطه‌ی اجتماعی است بین مردم که شکل مادی مشخصی در نظام سرمایه‌داری به خود می‌گیرد و بنابراین به مثابه خاصیت آن شکل ظاهر می‌شود. (برای بسط این تعریف نک به روبین ۱۹۷۲ فصل ۸)

اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه‌گوارا

در یک تجدیدنظر اساسی، استالین (۱۹۵۱) ادعا کرد که از قانون ارزش می‌توان و باید در «ساختمان سوسیالیسم» استفاده کرد. این ادعا شبیه تجدیدنظر ادوارد برنشتاین (۱۸۹۹) است که مدعی شد قانون ارزش منطبق با گذار صلح‌آمیز از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از طریق اصلاحات است. لازم است ادعای نادرست انگلس (۱۸۹۴) را که در «ضمیمه» به جلد سوم «سرمایه» می‌گوید نظریه‌ی ارزش مارکس حتی در شیوه‌ی تولید کالایی ساده که به چند هزار سال قبل برمی‌گردد صدق می‌کند، رد کنیم. این نظر انگلس در ادبیات مارکسیستی به قانون تاریخی ارزش شناخته شده و همان‌طور که در تعریف بالا آمد خلاف نظریه‌ی ارزش مارکس است که صرفاً محدود به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است.<sup>۹</sup>

### چشم انداز مارکس از سوسیالیسم

خوب است از چشم‌انداز مارکس از سوسیالیسم و مسئله‌ی گذار به آن شروع کنیم. در *بیانیه‌ی کمونیست* (مارکس و انگلس ۱۸۴۸)، مارکس که سی سال بیشتر از عمرش نگذشته بود گذار به سوسیالیسم را به صورت یک فرایند که در آن پرولتاریا به‌عنوان یک طبقه‌ی آگاه از خود «سرمایه را به‌طوری تدریجی از بورژوازی می‌گیرد» تا «بزار تولید را در دست دولت [کارگری] متمرکز کند» و آن را تحت کنترل خود برای افزایش هرچه سریع‌تر تمامیت نیروهای تولیدی به‌کار گیرد مطرح می‌کند. دولت کارگری مالکیت بر زمین را از بین می‌برد و املاک کسانی را که از انقلاب فرار کرده‌اند و یا علیه آن شوریده‌اند ملی می‌کند. دیگر مؤسسات و شرکت‌های سرمایه‌داران به تدریج به دولت کارگری منتقل می‌شوند. هدف ایجاد انجمن تولیدکنندگان<sup>۱۰</sup> است که در آن «توسعه‌ی آزادانه‌ی هر فرد شرط توسعه‌ی آزادانه‌ی همگان است.»

مارکس هم‌چنین از اقداماتی که در بطن سرمایه‌داری در این جهت صورت می‌گیرد حمایت می‌کند چرا که روند گذار به سوسیالیسم را تسهیل می‌کنند، اقداماتی چون وضع مالیات تصاعدی، ملی‌سازی شرکت‌ها و صنایع تحت کنترل کارگری، رفاه اجتماعی، بهداشت و درمان دولتی، آموزش عمومی رایگان، انواع برنامه‌های فرهنگی

رایگان، انسانی کردن فرایند کار توسط وضع قوانین کار و کنترل کارگری. در دولت کارگری ارتش حرفه‌ای با میلیشیای مردم کارگر جایگزین می‌شود. اقدامات لازم برای برابری اقشار فرودست جامعه انجام می‌شود و به تدریج برابری شرایط زندگی برای همه ایجاد می‌شود.

کلید موفقیت این فرایند خود سازمان‌دهی و خود فعال‌شدن مردم کارگر است تا همه‌ی اشکال بیگانگی، فرودستی، و استثمار از بین برود (مارکس ۱۸۴۴، ۱۸۶۴؛ فروم ۱۹۶۱؛ در پیر ۱۹۷۱). در «نقد برنامه‌ی گوتا» (مارکس ۱۸۷۵)، زمانی که مارکس ۵۷ سال داشت دو مرحله از کمونیسم را مجسم می‌کند. مرحله‌ی پایین‌تر با تسخیر قدرت دولتی توسط پرولتاریا (نه یک پیشتاز چون حزب یا جنبش چریکی) شروع می‌شود و تا زمانی که جامعه‌ی جدید زیربنای خویش را فراهم نیاورده ادامه دارد. مرحله‌ی بالایی کمونیسم از زمانی شروع می‌شود که «فرودستی برده‌وار فرد به تقسیم کار از بین می‌رود.» در مرحله‌ی اولیه فرآورده‌های کار اجتماع بر اساس «به هر کس به اندازه‌ی کارش» تقسیم می‌شود. زمانی که تقسیم کار و «آنتی‌تزی بین کار فکری و کار یدی» از بین برود آنگاه فرآورده‌های کار اجتماعی طبق اصل «به هر کس به اندازه‌ی نیازش» تقسیم می‌شود. اکثر سوسیالیست‌ها مرحله‌ی اول کمونیسم را سوسیالیسم می‌نامند. من همه‌جا به جای «کمونیسم» از «سوسیالیسم» استفاده می‌کنم و به‌جای مرحله‌ی اول کمونیسم در مارکس از مرحله‌ی گذار به سوسیالیسم یاد می‌کنم. به دو دلیل، اول این‌که مرحله‌ی اولیه‌ی کمونیسم در مارکس که با تسخیر قدرت و ایجاد دولت کارگری توسط پرولتاریا آغاز می‌شود هنوز یک جامعه‌ی طبقاتی است و لفظ کمونیسم و سوسیالیسم این واقعیت را می‌پوشاند. دلیل دوم تداعی کمونیسم با استالینیسم هم در ادبیات و هم در گفتار عام در جامعه است. به‌رحال در مناظره‌ی بزرگ و در بحث اندیشه‌های سیاسی چه‌گوارا/گذار به سوسیالیسم امر کلیدی است.

همان‌طور که می‌دانیم، پیش‌بینی مارکس و انگلس که انقلاب سوسیالیستی در کشورهای صنعتی غرب آغاز خواهد شد درست نبوده است. در عوض پرولتاریای نسبتاً کوچک در جامعه‌ی عمدتاً دهقانی روسیه با انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ به قدرت رسید. تسخیر قدرت توسط نمایندگان سوویت‌های کارگران، دهقانان، و سربازان به رهبری حزب بلشویک راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار کرد. متأسفانه بسیج

اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه‌گوارا

ضدانقلاب و آغاز جنگ داخلی در ۱۹۱۸ نه‌تنها به باقی‌مانده‌ی ظرفیت تولیدی روسیه لطمه زد بلکه پیش‌تاز طبقه‌ی کارگر را که به ارتش سرخ پیوسته بود نابود کرد.<sup>۱۱</sup> همراه با تضعیف تشکیلات و قدرت کارگران، لنین و بلشویک‌ها اقداماتی برای تمرکز قدرت در دست حزب بلشویک و سپس در ممنوعیت حق ایجاد جناح حزبی که از اصول مرکزیت دموکراتیک در نظریه‌ی حزب لنینیستی است در مارس ۱۹۲۱ انجام دادند در حالی که با آزادسازی «سیاست اقتصادی نوین (نپ)» راه را برای عملکرد بازار باز کردند. در این مورد در زیر خواهیم نوشت.

گرچه بلشویک‌ها در جنگ پیروز شدند اما انقلاب سوسیالیستی را از دست دادند. شرایط برای رشد لجام‌گسیخته‌ی دیوان‌سالاری فراهم شده بود و با مرگ لنین در ژانویه‌ی ۱۹۲۴ استالین در پاییز همان سال نظریه‌ی «سوسیالیسم در یک کشور» را، عملاً در رد نظریه‌ی لنین در مورد لزوم گسترش انقلاب سوسیالیستی جهانی که برای آن بین‌الملل کمونیست را در ۱۹۱۹ ایجاد کرده بودند، به‌عنوان چارچوب سیاست‌های کرملین مطرح کرد. همراه با استقرار استالین در قدرت، بین‌الملل کمونیست ابزار دیپلماسی مسکو شد تا هدف «همزیستی مسالمت‌آمیز» با امپریالیسم و همکاری با جناح‌های بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری غرب و بورژوازی «ملی» در کشورهای پیرامونی را دنبال کند و برای این امر همه‌ی انقلابیون کمونیست را از آن طرد و یا نابود کرد.

انقلاب‌ها در چین، یوگسلاوی، کره شمالی، و ویتنام و دگرگونی‌ها در کشورهایی که بعد از پایان جنگ دوم جهانی تحت اشغال ارتش سرخ بودند همه تحت لوای احزاب استالینیست که مدعی سوسیالیسم بودند انجام شد.

در کوبا جنبش ۲۶ ژوئیه و رهبری انقلابی که هر دو مبارزین مشی چریکی بودند از میراث انقلابی آمریکای لاتین و کوبا پیروی می‌کردند. اما متأسفانه همان طور که قبلاً مستند کردم (نیری ۲۰۲۴) فیدل کاسترو که رهبر مسلم انقلاب کوبا بود استالینیسم حزب سوسیالیست مردمی کوبا را «مارکسیسم لنینیسم» می‌شناخت و حزب کمونیست کوبا که او در ۱۹۶۵ به وجود آورد از همان ابتدا تحت تأثیر استالینیست‌های کوبایی قرار گرفت.

مناظره‌ی بزرگ که در ۱۹۶۵-۱۹۶۲ در کوبا تا حدی با ابتکار چه‌گوارا صورت گرفت در این وضع انجام شد و آخرین بحث عمومی و علنی در مورد سوسیالیسم و نحوه‌ی گذار به آن در کوبا بوده است.

در مناظره‌ی بزرگ شارل بتلهایم که آن زمان اقتصاددان همسو با حزب کمونیست فرانسه و مشاور دولت کوبا بود در دفاع از الگوی شوروی نوشت:

«بنا بر نظریه، رفتار انسان‌ها - هم در رابطه با یکدیگر و هم در نقشی که ایفا می‌کنند - نباید به صورت ظاهری تحلیل شود. این بدان معنی است که اگر برای تغییر رفتار آنان، به‌ویژه از طریق آموزش اقدام شود این یک دیدگاه ایده‌آلیستی است. بر عکس، رفتار [انسان‌ها] را باید ناشی از موقعیت آنان در در تقسیم تکنیکی و اجتماعی کار و در بطن فرایند تولید و بازتولید (که هم چنین نیازهای انسان را دایماً شکل می‌دهد) دانست. این فرایند خود در گرو سطح نیروهای مولد است. تحلیلی از این نوع نشان می‌دهد که عامل تعیین‌کننده‌ی تغییر رفتار انسان‌ها به‌ویژه در گروی تغییرات در تولید و سازماندهی آنست. نقش اساسی آموزش در از بین بردن طرز برخورد و رفتار مکرر و آموزش استاندارد نوین رفتار در بطن توسعه نیروهای مولد است.» (سیلورمن ۱۹۷۱ صص ۳۳-۳۲، تأکید در اصل است)

بنا بر این نظر، زنان و مردان نوین جامعه‌ی سوسیالیستی آینده اساساً با توسعه‌ی نیروهای مولد که با استفاده از قانون ارزش (بازار) صورت می‌گیرد پدیدار خواهند شد.

در «مفهوم برنامه‌ریزی سوسیالیستی» (۱۹۶۴؛ سیلورمن ۱۹۷۱ فصل ۳) گوارا به نقد یک‌به‌یک استدلال‌ات بتلهایم پرداخت. گوارا، همچون مارکس، زوال بیگانگی را هدف سوسیالیسم می‌داند.

«من به سوسیالیسم اقتصادی خشک علاقه‌ای ندارم. ما علیه رنج و فقر می‌جنگیم، اما ما همچنین علیه بیگانگی مبارزه می‌کنیم. یکی از اهداف مارکسیسم رفع منافع، عامل منفعت فردی و سودجویی از انگیزه‌های روانی انسان است. مارکس دل‌نگران عوامل اقتصادی بود به دلیل اثر آنان بر روان [انسان‌ها]. اگر کمونیسم نیز به این امر علاقه‌ای نداشته باشد، ممکن است



## اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه‌گوارا

روشی برای تقسیم اجناس باشد، اما هرگز یک مسیر انقلابی نخواهد بود.»  
(نقل قول از کتاب هلاندر ۱۹۸۳ ص ۲۲۴ است).

ارنست مندل، پس از چاپ کتابش *نظریه‌ی اقتصاد مارکسیستی* (۱۹۶۲)، یک نسخه از آن را از طریق سفارت کوبا در بروکسل برای چه‌گوارا فرستاد. مندل با نلسون سائیس پاسوس،<sup>۱۲</sup> یک تروتسکیست کوبایی که فرانسه درس می‌داد و در وزارت امور خارجه‌ی کوبا کار می‌کرد و هیلدا گادا<sup>۱۳</sup> همسر سابق گوارا که اهل پرو و سمپات تروتسکیست‌ها بود در مورد انقلاب کوبا در تماس بود. در اکتبر ۱۹۶۳ سائیس مندل را مطلع کرد که در کوبا مناظره‌ای بین گروهی هوادار چه‌گوارا و گروهی که او «استالینیست-خروش‌چفییست» خواند در جریان است (استوجه ۲۰۰۹). در اوایل سال ۱۹۶۴ مندل به کوبا دعوت شد. گوارا کتاب او را خوانده بود و وسیله‌ی ترجمه‌ی بخش بزرگی از آن به اسپانیولی را فراهم کرده بود. دیگر رهبران کوبایی چون رئیس‌جمهور اسپالدو دورتیکوس<sup>۱۴</sup> نیز آن را خوانده بودند. مندل و گوارا یک جلسه‌ی ۴ ساعته گفتگو داشتند و گوارا از مندل خواست که مقاله‌ای در مورد مرحله‌ی گذار به سوسیالیسم برای چاپ در نشریه‌ی وزارت صنایع بنویسد (مندل ۱۹۶۴، سیلورمن ۱۹۷۱ فصل ۲). گوارا چند مقاله در مورد مفهوم برنامه‌ریزی مرکزی (سیلورمن ۱۹۷۱ فصل ۳)، و نظام مالی بودجه‌ای (همان‌جا فصل ۴ و ۵)، نظام بانکداری و اعتبار (همان‌جا فصل ۱۴) نوشت. این‌ها به‌طور مفصل توسط تابلادا (۱۹۸۷) و یافه (۲۰۰۹)؛ برای بررسی من از کتاب یافه در ژورنال تاریخ اندیشه‌ی اقتصادی نک به نیری (۲۰۱۱) تشریح شده است. من در این‌جا به خلاصه‌ای از نظام مالی بودجه‌ای اکتفا می‌کنم.

در نظام سرمایه‌داری قانون ارزش تعیین‌کننده‌ی تصمیمات در مورد سرمایه‌گذاری و توزیع نیروی کار در صنایع و شرکت‌ها از طریق فرایند شکل‌گیری نرخ متوسط سود است، که البته فرایندی است دائماً در حال تحول. سرمایه از صنایع و شرکت‌های که سودشان کمتر از متوسط نرخ سود است خارج می‌شود و به آن‌هایی که نرخ سودشان بالاتر است جاری می‌شود. این حرکت سرمایه به‌دنبال نرخ سود بالاتر هم‌چنین عرضه و تقاضا برای اجناس و خدمات را تعیین می‌کند و طی زمان مفهوم «نیاز» را شکل می‌دهد.<sup>۱۵</sup>

اما زمانی که بخش عمده‌ی صنایع و شرکت‌ها در دست دولت است این امکان ایجاد می‌شود که تصمیمات در مورد سرمایه‌گذاری و توزیع نیروی کار بر اساس یک برنامه‌ی اقتصادی برای رفع نیازهای اجتماعی گرفته شود نه برای کسب سود بیشتر سرمایه‌داران. این امر حتی در برخی کشورهای سرمایه‌داری تا حدودی پذیرفته و عمل می‌شود. در **BFS** برنامه‌ریزی اقتصادی در سه سطح انجام می‌گیرد. طرح کلی اولیه‌ی برنامه براساس تصمیمات سیاسی شکل می‌گیرد و هیئت برنامه‌ریزی مرکزی آن را به صورتی قابل مطالعه و بحث در می‌آورد و به وزارت‌خانه‌ها می‌فرستد. وزارت‌خانه‌ها آن را برای مشورت به مدیران صنایع و شرکت‌ها می‌فرستند. وزارت‌خانه‌ها نظرات و پیشنهادهای مدیران شرکت‌ها را جمع‌بندی می‌کنند و به هیئت برنامه‌ریزی می‌فرستند. هیئت برنامه‌ریزی این نظرات و پیشنهادهای آنها را در طرح مشخص‌تری منعکس می‌کند و برای وزارت‌خانه‌ها می‌فرستد. وزارت‌خانه‌ها آن بخش از برنامه‌ریزی اقتصاد را که مربوط به صنایع و شرکت‌های تحت نظارت‌شان است دقیق‌تر کرده و به مدیریت صنایع و شرکت‌ها برای اجرا ارسال می‌کنند. هیئت برنامه‌ریزی با همکاری خزانه‌داری و وزارت کار به نظارت اجرای کلی برنامه با استفاده از مکانیسم‌های کنترل اقتصادی و مالی و توزیع نیروی کار می‌پردازد.

ایده‌ی اساسی در **BFS** اینست که علاوه بر جایگزینی تصمیمات که بر اساس قانون ارزش اتخاذ می‌شوند با تصمیمات سیاسی در هر مرحله‌ی تولید به‌طور دایم ارزش به اجناس و خدمات تولیدی اضافه شود بدون آن که از روابط تجاری بین شرکت‌ها استفاده شود سفارش‌های خرید و قراردادهای عرضه همه صرفاً به صورت اسناد هستند که شرکت‌ها را موظف به انجام یک سری فعالیت‌های تولیدی می‌کند. پذیرش یک سفارش به معنی تأیید مرغوبیت تولیدات است. شرکت‌های تولیدکننده‌ی اجناس و خدمات به شرکت‌هایی که مواد خام یا ماشین‌آلات تولید می‌کنند سفارش می‌دهند و از طریق آنان تأمین می‌شوند. اجناس مصرف عمومی زمانی که در معرض تغییر قانونی از طریق فروش قرار می‌گیرند از تعلق به دولت به تعلق به فرد درمی‌آیند و به کالا تبدیل می‌شوند. ابزار تولید کالا نیستند زیرا تنها بر اساس جدول هزینه‌ی جایگزینی آن‌ها در قراردادهای «ارزش حسابداری» دارند. این «ارزش» بر اساس میزان کار مستتر در آنان تعیین می‌شود. همین امر در مورد مواد خام صادق است.

اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه گوارا

گوارا توضیح BFS را با نقل قول بلندی از دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ مارکس که زوال بیگانگی را در مرکز نظریه‌اش قرار می‌دهد آغاز می‌کند. در این مورد گوارا در میان رهبران انقلاب‌های قرن بیستم منحصر به فرد است. ایده‌ی دیگری که خاص او است تعیین هدف سوسیالیسم به صورت خودیابی و توسعه‌ی انسان در بُعد فرهنگی آن است: «[هدف سوسیالیسم] این نیست که چند کیلو گوشت یک نفر می‌تواند بخورد یا چند بار به کنار دریا برود یا چند چیز قشنگ از خارج با دستمزدش بتواند بخرد. [هدف] اینست که فرد هر چه بیشتر خود را کامل بکند با ثروت درونی و مسئولیت بیشتر.» (گوارا ۱۹۶۵). بنابراین هدف BFS توسعه‌ی زنان و مردان سوسیالیست است و نه مصرف هر چه بیشتر کالا آن‌طور که بورژوازی عمل می‌کند. در مقابل، در AFS آن‌طور که در شوروی و اروپای شرقی پیاده شد و در مناظره‌ی بزرگ مطرح شد شرکت‌ها خودمختارند تا با انگیزه‌های مادی برای مدیریت و کارکنان ظرفیت بالاتری به کار گیرند و سودآورتر شوند. شرکت‌ها از بانک‌ها قرض می‌گیرند و بهره‌ی بانکی می‌پردازند و تا چرخش تولید تسریع شود. گوارا یادآور می‌شود که در این نظام هیچ مکانیسمی برای توسعه‌ی آگاهی سوسیالیستی وجود ندارد.

## دموکراسی سوسیالیستی

یک مسئله‌ی اساسی در BFS به‌طور خاص و برنامه‌ریزی مرکزی به‌طور کلی دموکراسی سوسیالیستی است. مندل در سفرش به کوبا کوشید تا هم‌صحبتهای کوبایی‌اش را در مورد مسئله‌ی حیاتی دموکراسی سوسیالیستی قانع کند.

«مندل از این شروع می‌کرد که آیا امکان مرکزیت کامل سرمایه‌گذاری در سطح دولت خطر ایجاد دیوان سالاری آن‌چنان که در روسیه‌ی استالینست پیش آمد به‌وجود نمی‌آورد؟»

«و بلافاصله جواب می‌داد که پرواضح است. اما اشکال در مرکزیت نیست؛ اشکال در عدم وجود دموکراسی سوسیالیستی در سطح سیاسی کشور است.» (توساین ۲۰۲۴)

او سپس از تروتسکی در دومین سطر مقاله‌اش نقل می‌کند.

«تنها هم‌آهنگی سه عنصر، برنامه‌ریزی دولتی، بازار، و دموکراسی سوسیالیستی می‌تواند راهنمای صحیح در دوران گذار به سوسیالیسم باشد، و تضمین کند، نه این‌که عدم توازن‌های اقتصادی را در چند سال رفع کند که یک خیال‌بافی است، اما آنان را کم‌تر کند و از طریق ساده‌ترسازی پایه‌های دیکتاتوری پرولتاریا را تا زمان پیروزی‌های جدید انقلاب، زمینه‌ی برنامه‌ریزی سوسیالیستی وسیع‌تر کند و و نظام آن‌را بسازند.» (همان‌جا)

لکن شواهدی موجود نیست که گوارا از اهمیت حیاتی دموکراسی سوسیالیستی قانع شده باشد. یافه (۲۰۰۹) در فصل ۶ کتابش تحت عنوان «اشتراکی کردن تولید و مشارکت کارگران» نشان داده است که گوارا نگران امر شرکت کارگران در تصمیمات در محل کار و در کل اقتصاد بوده است. از جمله «گوارا سیاست‌های بسیاری آدر وزارت صنایع] گذارد تا با توده‌ها ارتباط بر قرار کند» تا با استفاده از «انرژی خلاق آنان مشکلات روزمره‌ی تولید را حل کند و نیروهای تولیدی را توسعه دهد (همانجا ص ۱۳۲)» و از این قبیل. اما شواهدی وجود ندارد که ایده‌ها و اقدامات او نظام‌مند بودند و ایجاد دموکراسی سوسیالیستی را هدف داشتند. اگر چه گوارا اصرار داشت که «حکومت و طبقه‌ی کارگر تحت دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌توانند جدا باشند.» (همانجا) در آخرین اشاره‌ی او به امر «شرکت توده‌ها» در *انسان و سوسیالیسم در کوبا* (۱۹۶۵) گوارا می‌نویسد: «او [فیدل کاسترو] شیوه‌ی خاص خودش را در جوش خوردن با توده‌ها دارد که تنها با مشاهده‌ی آن می‌توان فهمید. در میتینگ‌های توده‌ای می‌توان دید دیالوگ این دو [کاسترو و توده‌ها] همچون دیالوگ با هم هم‌آهنگ می‌شوند و صدای جدیدی ایجاد می‌کنند.» او این امر را «دیالکتیک وحدت بین فرد و توده» می‌خواند. گوارا می‌پذیرد که «واضح است که این مکانیسم برای تضمین تداوم این امر [یکی بودن حکومت و طبقه‌ی کارگر] کافی نیست.» البته چون دیگر نظریات او این مسئله توسط رهبری حزب کمونیست کوبا پیگیری نشد.

باید اضافه کرد که این‌گونه ارتباط منحصر به رهبران انقلاب و توده‌های انقلابی نیست. رهبران پوپولیست و فاشیست نیز چنین رابطه‌ای را با توده‌ها ایجاد می‌کنند. این‌گونه رابطه با دموکراسی سوسیالیستی از ریشه تفاوت دارند. «دیکتاتوری پرولتاریا» که اصطلاح گمراه‌کننده‌ای شده است در واقع دولت کارگری است که تنها با وجود

اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه گوارا

خود-سازماندهی و خود-بسیجی مردم کارگر، یعنی وسیع‌ترین نوع دموکراسی، میسر می‌شود.

## در مورد محدود کردن قانون ارزش

یک مسئله‌ی مربوط به رابطه‌ی دموکراسی سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم مسئله‌ی امکان محدود کردن قانون ارزش است. به نظر من گوارا و تا حدی حتی مندل در مورد امکان محدودیت قانون ارزش در بخش دولتی اقتصاد عراق می‌کنند. یافه (۲۰۰۹ ص ۵۴) نیز صرفاً نظر گوارا را تکرار می‌کند. همان‌طور که در بالا نوشتیم مارکس و انگلس ملی‌سازی را در بطن جامعه‌ی سرمایه‌داری قدمی در مسیر طولانی گذار به سوسیالیسم می‌دانستند. اما ملی‌سازی شرکت‌ها و صنایع به‌خودی‌خود دامنه‌ی عملکرد قانون ارزش را محدود نمی‌کند. به‌عنوان مثال، در رژیم ناصر (۱۹۵۴-۱۹۷۰) در مصر ۷۵ درصد از تولید ناخالص داخلی از بخش دولتی اقتصاد بود. آیا می‌توان ادعا کرد که قانون ارزش در اقتصاد مصر در آن زمان عمدتاً بی‌اثر شده بود؟ گوارا خود در طرح BFS بر این باور است که قانون ارزش هنوز در شرکت‌ها و صنایع ملی‌شده در کوبا حاکم است زیرا سعی بر آن دارد روابط تجاری بین آن‌ها را حذف کند. اما هر اقتصادی که در عصر سرمایه‌داری جهانی در شبکه‌ی روابط تجاری بین‌المللی سرمایه‌داری اسیر است ناگزیر تحت تأثیر قانون ارزش عمل می‌کند. از این‌روست که نظریه‌ی سوسیالیسم مارکس در گرو گسترش انقلاب سوسیالیستی جهانی است و از همین رو ادعای استالین در مورد امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور یک فریب است. از همین رو ملی‌سازی‌ها باید همراه با کنترل و مدیریت کارگری باشد تا راه را برای گذار به سوسیالیسم هموار کند. ملی‌سازی بدون دموکراسی سوسیالیستی راه را برای جایگزینی سرمایه‌داران و مدیریت سرمایه‌داری با دیوان‌سالاران و فناوران باز می‌کند و نه برای انکشاف انقلاب سوسیالیستی. باز از تروتسکی نقل کنم: «تنها هم‌آهنگی سه عنصر، برنامه‌ریزی دولتی، بازار، و دموکراسی شورایی می‌تواند راهنمای صحیح در دوران گذار به سوسیالیسم باشد.»

دموکراسی سوسیالیستی یک امر انتخابی نیست، اساس گذار به سوسیالیسم است.

## تکنولوژی‌های سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیسم

ضعف دیگر نظام BFS گوارا پذیرش بدون ارزیابی انتقادی تکنولوژی پیشرفته شرکت‌های ملی‌شدهی آمریکایی در امر تولید و مدیریت است. برای توضیح این امر از طرز برخورد لنین به «مدیریت علمی» که تیلوریسم هم خوانده می‌شود استفاده کنیم. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم فردریک تیلور یک سری تکنیک‌های مدیریت در شرکت‌های سرمایه‌داری را ابداع کرد تا کنترل بر فرایند کار و تولید را افزایش دهد. مجموعه‌ی این‌ها «مدیریت علمی» خوانده می‌شود که هدف افزایش کارایی را دنبال می‌کند. در ۱۹۱۴ لنین (نقدی بر «مدیریت علمی» می‌نویسد. اما در ۱۹۱۸ زمانی که بلشویک‌ها در قدرت بودند او (لنین ۱۹۱۸) خواهان استفاده از تیلوریسم می‌شود. در مورد این تغییر موضع لنین بحث است (اسکوویل ۲۰۰۲؛ ورن و بدیان ۲۰۲۴). آنان که از تغییر موضع لنین حمایت می‌کنند استدلال می‌کنند که لنین شوروی جوان را «سرمایه‌داری دولتی» ارزیابی کرده و اقتصاد در آن زمان در دولت سوویت‌ها بود. اما همان طور که در بالا استدلال کردم، اگر هدف گذار به سوسیالیسم است ایجاد، حفظ، و گسترش دموکراسی سوسیالیستی حیاتی است و تکنولوژی بدون بار طبقاتی نیست. نظام مدیریتی که تیلور ابداع کرد برای بیشتر و بهتر سوار شدن مدیران سرمایه‌داری بر گردهی کارگران و فرایند کار بود نه دامن زدن به قدرت کارگران و ایجاد و تقویت دموکراسی سوسیالیستی. این که مدیران برگزیدهی بلشویک‌ها بودند و تولید برای تقویت اقتصاد شوروی جوان بود این اصل را ملغی نمی‌کند. همین مشکل در تلاش گوارا برای استفاده از تکنولوژی شرکت‌های آمریکایی ملی‌شده در BFS دیده می‌شود. مگر گوارا خود از الگوی شوروی و اروپای شرقی به دلیل به کارگرفتن ابزار سرمایه‌داری انتقاد نکرده بود؟ مندل اگر چه حامی دموکراسی سوسیالیستی است این اشتباه را مرتکب شده است. در جلد دوم نظریه‌ی اقتصاد مارکسیستی در فصل ۱۶ که به «اقتصاد دوران گذار» [به سوسیالیسم] می‌پردازد، مندل از سومین انقلاب صنعتی به عنوان عاملی که گذار به سوسیالیسم را تسهیل می‌کند نام می‌برد. «سومین انقلاب صنعتی بر پایه‌ی رهایی انرژی هسته‌ای و ماشین‌آلات الکترونیک است (مندل ۱۹۶۸/۱۹۶۲)

اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه‌گوارا

جلد دوم ص ۶۰۵). البته مندل از خطرات انرژی هسته‌ای با خبر است. اما آن‌را نه یک عامل بسیار خطرناک برای محیط زیست و نوع بشر بلکه عاملی مثبت برای توجیه کنترل بر صنعت هسته‌ای می‌بیند.

در هر سه مورد، لنین، گوارا، و مندل، اشکال در یک گسست بنیادین بین مفهوم توسعه سوسیالیستی و زیربنای تکنولوژیک آن است. ریشه‌ی این نگرش بر امر توسعه‌ی سوسیالیستی در پذیرش غیر انتقادی انقلاب علمی قرن هفدهم در اروپا است که «پیشرفت» را با گسترش علم و صنعت تعریف کرد. (برای بحث مفصل این موضوع نک نیری ۲۰۲۱).

اما چشم اندازی که سوسیالیسم و گذار به آن را با استفاده از تکنولوژی سرمایه داری همراه می‌کند خلاف هدف زدودن بیگانگی از طریق بسط دموکراسی سوسیالیستی عمل می‌کند

لنین (۱۹۱۷) در *دولت و انقلاب* می‌نویسد: «پرولتاریا به دولت خود نیاز دارد— این چیزی است که همه‌ی فرصت‌طلبان می‌گویند. اما آنان، فرصت‌طلبان، یادشان می‌رود که اضافه‌کنند که پرولتاریا تنها به دولتی در حال زوال احتیاج دارد— یعنی دولتی که آن‌گونه ساخته شود که فوراً شروع به زوال کند و نتواند از این زوال جلوگیری کند.»

اما زوال دولت کارگری رابطه‌ی مستقیم با خودسازماندهی و خودبسیجی طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان دارد. هرگونه مدیریت از طریق «پیش‌تاز» به‌ویژه با ابزار بورژوازی در جهت معکوس گذار به سوسیالیسم عمل می‌کند. همان‌طور که از تجربه‌ی اتحاد شوروی و کوبا می‌دانیم، دولت به مرور زمان نه‌تنها همه‌ی جامعه را در دست گرفته بلکه دولت حزب کمونیست بوده است و نه دولت کارگران که خود تحت تسلط دولت و حزب کمونیست بوده و یا هستند.

## نقش کار داوطلبانه در گذار به سوسیالیسم

کارلوس تابلادا (۱۹۸۷) یک فصل از کتابش در مورد نظریه‌ی گذار به سوسیالیسم گوارا را به نقش کار داوطلبانه تخصیص داده است. او از گوارا نقل‌قول می‌کند:

«سوسیالیسم... صرفاً برای داشتن کارخانه‌های شگفت‌آور ساخته نمی‌شود. [سوسیالیسم] برای ایجاد انسان کامل ساخته می‌شود. انسان می‌باید هم‌گام با توسعه‌ی تولید خودش را تغییر دهد. ما کارمان را خوب انجام نخواهیم داد اگر صرفاً اجناس و مواد خام خوبی تولید کنیم، بدون آن که همزمان تولیدکننده‌ی انسان باشیم.» (از سخنرانی گوارا در سمینار «جوانان و انقلاب» در ماه مه ۱۹۶۴ نقل شده در تابلادا ۱۹۸۷ ص ۱۷۰)

برای این امر لنین (۱۹۱۹) کار داوطلبانه را مهم می‌دانست. گوارا می‌نویسد که «هدف ما اینست که فرد کار داوطلبانه را با انگیزه‌ی درونی انجام دهد در حالی که جو اجتماعی نیز او را ترغیب کند (تابلادا ۱۹۸۹ ص ۱۷۳).»

مندل (۱۹۶۴) در مناظره‌ی بزرگ می‌نویسد که انسان برای هزاران سال در نظام‌هایی زیسته که او را تربیت کرده تا مجبور به «مبارزه‌ی فردی برای ادامه‌ی حیات» باشد. «این عادت‌های ضد اجتماعی ناشی از تجربه به‌طور فوری پس از انقلاب از بین نمی‌روند. کار آموزشی دراز مدت لازم است تا بر این نوع رفتار غالب آمد. کار داوطلبانه به‌خصوص در این امر مهم است.»

در پی برگزاری کنگره‌ی سوم حزب کمونیست کوبا در ۱۹۸۶ که به انتقاد از نتایج عملی الگوی شوروی که در ۱۴ سال گذشته بکار گرفته شده بود اختصاص داشت، برای مدت کوتاهی کار داوطلبانه مورد توجه حزب کمونیست بود. برجسته‌ترین بخش این کمپین با کمپین پوشش جمعیت کوبا با پزشکی خانوادگی توأم بود. ایده‌ی پزشک خانوادگی ساده و در عین حال انقلابی بود. هدف این بود که همه‌ی محله‌های کشور به یک تیم دکتر و پرستار و اخیرتر یک دستیار که در یک ساختمان در محله زندگی بکنند مجهز شود. هر گروه پزشک خانوادگی از حدود ۱۵۰ خانواده که تقریباً بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر می‌شدند مراقبت می‌کردند. دولت تجهیزات لازم برای ساختمان و وسایل کار را در اختیار اهالی می‌گذارد و از مردم محل گروهی که مهارت‌های لازم را دارند داوطلب می‌شوند. البته اکثر این افراد اشتغال دارند و باید از محل کارشان مرخصی بگیرند. این امر به نوبه‌ی خود از طریق داوطلب شدن همکاران فرد داوطلب کار ساختمانی در محل کار او میسر می‌شود که آنان وظایف او را برای مدتی که او به کار ساختمانی مشغول است به عهده می‌گیرند. به این ترتیب نه تنها افراد فعال در امر



اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه گوارا

ساختمان به کار داوطلبانه مشغول می‌شوند بلکه همکاران آنان نیز کار داوطلبانه انجام می‌دهند اگر چه از نتیجه‌ی کار ساختمانی بهره‌ور نمی‌شدند.

## نظر گوارا در باره اتحاد شوروی و بلوک شرق

برخلاف کاسترو که تا آخر عمر استالینیسیم را «مارکسیسم لنینیسم» می‌خواند و حتی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی آن را سوسیالیست می‌دانست، گوارا با نگرشی انتقادی با آنان برخورد می‌کرد. در اکتبر ۱۹۶۰، گوارا برای دو ماه در رأس هیئتی برای عقد قراردادهای تجاری عازم اتحاد شوروی، آلمان شرقی، چکسلواکی، چین و کره‌ی شمالی شد. در شوروی بعد از دیدار از یک کارخانه‌ی نمونه او به هیئت کوبایی گفت: «این شبیه کارخانه‌های سرمایه‌داری در کوبای قبل از ملی‌سازی بود (تایبو دوم ۱۹۹۷ ص ۳۸۷)». گوارا هم چنین به اعضای هیئت کوبایی گفت: «اتحاد شوروی از نظر اقتصادی در مسیر بن‌بست است و دیوان‌سالاری بر آن غلبه دارد (همان جا)». «علی‌رغم سیاست بی‌طرفی کوبا در قبال اختلافات بین شوروی و چین، گوارا به چین گرایش داشت که البته با دوره‌ی چپ‌روی «ضد امپریالیستی» مائو همراه بود.

در ماه مه ۱۹۶۱، گوارا در مصاحبه‌ی با ک. س. کارول در پاسخ به سؤالی در مورد کتاب‌های راهنمای چاپ مسکو گفت که چیزی در مورد آنها نمی‌داند. در سال ۱۹۶۵، گوارا شروع به نوشتن نقدی بر *راهنمای اقتصاد سیاسی* (۱۹۵۴) کرد که به دستور استالین توسط آکادمی علوم شوروی تهیه شده بود که در زیر توضیح خواهم داد. گوارا به کارول گفت که در کوبا خطر استالینیسیم وجود ندارد و کوبا می‌تواند از تجربه‌ی بلوک شرق در ساختمان سوسیالیسم استفاده کند. البته ما از فهم گوارا از «استالینیسیم» بی‌خبر هستیم.

اما کارول می‌نویسد که «رفتار انتقادی گوارا برخی از کادرهای دیوان‌سالاری حزب سوسیالیست مردمی را ناراحت کرده بود، افرادی چون انیبال اسکلاتنه و بلاس بوکا که او را قابل کنترل نمی‌دانستند کمپینی پنهانی علیه چه که او یک چپ‌گرا می‌دانست در جریان بود... یک سال بعد چه اعتراف کرد که ما کورکورانه به حزب سوسیالیست

مردمی اختیارات تشکیلاتی دادیم و... انتقاد مان را [از آن] کنار گذاریم... زمان یأس آوری فرا رسید.» (همان جا صص ۳۳۳-۳۳۴)

## نقد راهنمای اقتصاد سیاسی شوروی

یافه (۲۰۰۹ فصل ۹) به تشریح نقد گوارا از *راهنمای اقتصاد سیاسی شوروی* می‌پردازد. او می‌نویسد که گوارا بین سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۶۵ «مهمترین ادای سهم به نظریه‌ی سوسیالیستی را با تدوین یادداشت‌هایش در *نقد راهنمای اقتصاد سیاسی شوروی* انجام داد.» (همانجا ص ۲۳۳). یافه اضافه می‌کند:

«این یادداشت‌ها توسط آلیدا مارش<sup>۱۶</sup> همسر گوارا به‌طور مخفیانه به کوبا آورده شد و به معاون جوان گوارا از زمان [اشغال] دژ لا کیننا [در هاوانا] در سال ۱۹۵۹، اورلاندو بوررگو دیاس<sup>۱۷</sup> تحویل داده شد. بوررگو برای ۴۰ سال این یادداشت‌ها را در جعبه‌ای قفل شده دور از نظر پژوهشگران، رهبران سیاسی، تاریخ‌نویسان، و رفقا پنهان کرد.» (همانجا)

یافه می‌گوید که این یادداشت‌ها شروع یک پروژه‌ی نظری بودند که «موقعیت اتحاد شوروی را به‌عنوان مرجع در امر گذار به سوسیالیسم زیر سؤال می‌برد و بدیلی برای گذار به سوسیالیسم ارائه می‌کرد.» (همانجا)

جای تعجب است که یافه نمی‌پرسد چرا این یادداشت‌ها را گوارا می‌باید مخفیانه به کوبا وارد کند و چرا باید بوررگو برای ۴۰ سال آنها را دور از انظار نگه دارد. چرا گوارا این یادداشت‌ها را برای فیدل کاسترو نفرستاد؟ مگر گوارا نمی‌توانست در کوبا بماند و این پروژه‌ی نظری را آنجا انجام دهد؟ چرا گوارا در عوض تکمیل کردن نقدش از راهنمای اقتصاد سیاسی شوروی که یافه آن را برای نظریه‌ی سوسیالیسم اساسی می‌داند تصمیم گرفت که برای شروع یک مبارزه‌ی چریکی به بولیوی برود؟

در کتاب یافه اشاره‌ای، چه رسد به نقدی، از نفوذ استالینیسم در کوبا و سلطه‌ی آن بر اتحاد شوروی وجود ندارد. اگرچه کتاب یافه سه سال بعد از نشر اتوبیوگرافی فیدل کاسترو چاپ شده است یافه در مورد تعلق ذهنی کاسترو به استالینیست‌های کوبایی و اتحاد شوروی به‌عنوان کشوری سوسیالیستی ساکت است. می‌توان پرسید آیا سکوت‌ها تعدی است تا یافه برای تحقیقات اکادمیک خود در کوبا دچار اشکال نشود؟

اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه گوارا

یافه می‌داند که گوارا «بسیار از این که فضایی برای یک مناظره‌ی بین‌المللی در مورد اقتصاد سیاسی گذار به سوسیالیسم وجود ندارد ناراحت بود.» اگر چه در فصل ده کتابش یافه چند مثال از ابقای BFS ذکر می‌کند اما سرانجام می‌نویسد که «پیشنهادهای گوارا هرگز با موافقت عموم روبرو نشدند. اگر چه رهبران کوبایی در حرف با طرز برخورد او برای ساختمان سوسیالیسم موافقت می‌کنند، بسیاری که می‌گویند شرایط برای اجرای آن آماده نیست.» (همانجا ص ۲۶۳)

یافه در کتاب خود مرتب به «مارکسیسم» اشاره می‌کند اما هرگز نظر مارکس را در مورد سوسیالیسم شرح نمی‌دهد. در نتیجه، نظریات گوارا و الگوی شوروی بدون ارتباط با نظریه‌ی مارکس مقایسه و بحث می‌شوند. چرا؟ یافه با شرح نقد گوارا از الگوی شوروی به ایراداتی از شوروی می‌پردازد اما کماکان از شوروی با عنوان سوسیالیست یاد می‌کند.

از این‌ها بگذریم، یافه توضیح نقد گوارا را از سیاست اقتصادی نوین (نپ) شروع می‌کند. به گفته‌ی وی، گوارا می‌گوید که مارکس در نقد برنامه گوتا سوسیالیسم را جامعه‌ای می‌داند که در آن یک سری مقولات کالایی «منکوب»<sup>۱۸</sup> شده‌اند. او اضافه می‌کند که مارکس یک جامعه‌ی سرمایه‌داری «کاملاً توسعه‌یافته» را مد نظر داشته است، اما لنین با استفاده از «نظریه‌ی توسعه‌ی نامساوی‌اش»<sup>۱۹</sup> امکان شکست امپریالیسم در ضعیف‌ترین حلقه‌اش در روسیه تزاری پیش بینی می‌کند (همانجا ص ۲۶۳). یافه سپس از گوارا نقل می‌کند:

«در حالی که شوروی‌ها و چکسلواکی‌ها مدعی‌اند که مرحله‌ی اول [کمونیسم] را پشت سر گذارده‌اند این به لحاظ عینی غلط است زیرا مالکیت خصوصی در هر دو کشور وجود دارد. گوارا گفت که اقتصاد سیاسی نوین هنوز تکمیل نگردیده و این فرایند مطالعه نشده است. بنابراین شرایط موجود در شوروی به عنوان قوانین جامعه‌ی سوسیالیستی نظریه‌پردازی شده است.» (همانجا)

اگر چه گوارا تیزبینی نقادانه‌اش را با تشخیص این واقعیت که شوروی و چکسلواکی سوسیالیستی نیستند نشان می‌دهد، مابقی استدلال او نادرست است. اگر گوارا با تاریخ

انقلاب روسیه و انحطاط آن آشنا بود متوجه می‌شد که *راهنمای اقتصاد سیاسی* ۱۹۵۴ نتیجه‌ی یک اشتباه در مورد «سوسیالیست بودن» شوروی نیست.

در امر نظریه‌پردازی لازم است با مطالعه‌ی نقادانه‌ی نظریات عمده‌ی موجود شروع کرد. شواهدی در دست نیست که گوارا با نظریه‌ی تروتسکی که از رهبران انقلاب روسیه بود آشنایی داشت.<sup>۲۰</sup> اما در کتاب *انقلاب خیانت شده: اتحاد شوروی چیست و به کجا می‌رود* تروتسکی (۱۹۳۶) این ادعای استالین را که شوروی سوسیالیستی است و به سوی کمونیسم می‌رود در فصول سوم «سوسیالیسم و دولت» و چهارم «تلاش برای بهره‌وری کار» به تفصیل نقد می‌کند. در فصل پنجم «ترمیدور شوروی، چرا استالین پیروز شد» تروتسکی هم دلیل به قدرت رسیدن استالین را توضیح می‌دهد و هم استالینیسم را به‌عنوان ایدئولوژی دیوان‌سالاری حاکم بر شوروی تعریف می‌کند. در نتیجه آشکار می‌شود که «نظریه‌پردازی»‌های حزب کمونیست شوروی بر اساس این یا آن اشتباه نبوده است بلکه برای توجیه مشی استالینیسم که یک نیروی اجتماعی ضد کارگری و ضد سوسیالیستی بود تدوین شده است.

همان‌طور که قبلاً مستند کردم، نظریه‌ی لنین در مورد انقلاب در روسیه این نبود که برای سوسیالیسم آماده است و یا او با استفاده از نظریه‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب<sup>۲۱</sup> انقلاب سوسیالیستی را پیش‌بینی می‌کرد. واقعیت این است که در این مورد تروتسکی و نه لنین در ادبیات «اقتصاد مارکسیستی» با این نظریه شناخته شده است (هاوارد و کینگ ۱۹۸۹ صص ۲۲۹-۲۳۶). لنین نظریه‌ی دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را مطرح کرد و تروتسکی نظریه‌ی انقلاب مداوم را. هر دو استدلال کردند که اگر چه وظایف فوری انقلاب روسیه بورژوا دموکراتیک است اما بورژوازی روس از رهبری آن عاجز است و طبقه‌ی کارگر در اتحاد با توده‌ی دهقانان خواهد توانست این انقلاب را به پیروزی رساند. اما طبقه‌ی کارگر پیروزمند در جهت انقلاب سوسیالیستی گام خواهد گذاشت. لکن انقلاب سوسیالیستی در روسیه عقب‌مانده نیازمند گسترش انقلاب سوسیالیستی جهانی به‌ویژه به کشورهای صنعتی غرب است. از این رو در تابستان ۱۹۱۷ تروتسکی به حزب بلشویک پیوست و در کنار لنین در رهبری انقلاب قرار گرفت. و از این رو بود که در ۱۹۱۹ بین‌الملل کمونیست ایجاد شد.

اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه گوارا

در ۱۹۱۷ لنین بر دموکراسی سوسیالیستی تأکید می‌کرد، نه «منکوب کردن» روابط کالایی. در واقع او ترجیح می‌داد که امر زوال روابط کالایی با توسعه‌ی قدرت سوویت‌ها همراه باشد. بنابراین در آوریل ۱۹۱۸ در پرآودا نوشت:

«خصوصیت سوسیالیستی سوویت، یعنی دموکراسی پرولتاریایی، آن‌طور که امروزه عمل می‌شود، اول در این واقعیت است که انتخاب‌کنندگان مردم کارگر و استثمارشده هستند و مردم استثمارکننده، بورژوازی، حذف شده‌اند. دوم، در این واقعیت است که تمام فرمالیته‌های دیوان‌سالارانه و محدودیت در انتخابات کنار گذاشته شده‌اند؛ مردم خودشان نحوه و زمان انتخابات را تعیین می‌کنند و کاملاً آزادند که هر کسی را که انتخاب کرده‌اند عزل کنند. سوم، ایجاد بهترین سازمان توده‌ی پیشتاز مردم کارگر است، یعنی پرولتاریا در صنایع بزرگ درگیر است که آن‌را قادر می‌سازد توده‌ی وسیع استثمار شده را رهبری کند، آنان را به حیات سیاست مستقل بیاورد، آنها را بر اساس تجربه‌ی خودشان آموزش سیاسی بدهد؛ بنابراین برای اولین بار همه‌ی جمعیت دارد هنر اداره کردن را یاد می‌گیرد و اداره می‌کند.» (لنین آوریل ۱۹۱۸)

افسوس که اولین مرحله‌ی جنگ داخلی در زمستان ۱۹۱۷-۱۹۱۸ آغاز شد و بلشویک‌ها مجبور به اتخاذ سیاست کمونیسم جنگی شدند. سیاست نوین اقتصادی (نپ) یک سال قبل از پایان جنگ برای تصحیح زیان‌های ناشی از سیاست‌های کمونیسم جنگی به بلشویک‌ها تحمیل شد. لنین آن‌را توضیح می‌دهد:

«در آغاز ۱۹۱۸ ما انتظار یک دوره‌ی صلح‌آمیز را برای ساختمان [سوسیالیسم] داشتیم. زمانی که معاهده‌ی صلح برست-لیتوسک<sup>۲۲</sup> امضا شد به نظر می‌رسید که برای مدتی خطر کمتر شده و امکان آغاز صلح‌آمیز ساختمان [سوسیالیسم] ممکن شده است. اما ما اشتباه می‌کردیم، زیرا در ۱۹۱۸ یک خطر نظامی به صورت شورش چکسلواک‌ها و آغاز جنگ داخلی ما را غافل‌گیر کرد که تا سال ۱۹۲۰ ادامه داشت. پاره‌ای به دلیل مشکلات ناشی از جنگ که ما را احاطه کرده بود و پاره‌ای به دلیل وضعی که جمهوری خود را در پایان جنگ امپریالیستی یافت — به دلیل این شرایط و تعدادی دیگر بود که ما این اشتباه را کردیم که مستقیماً به تولید و توزیع کمونیستی اقدام کنیم.» (لنین اکتبر ۱۹۲۱)

به نظر لنین اشکال در تصمیم اشتباهی بود که به دلایل متعددی راه را بر گذار تدریجی به سوسیالیسم سد کرده بودند. مشی کمونیسم جنگی به محدود شدن پایه‌های توده‌ای حزب بلشویک انجامید و از این رو برای رفع بحران عمیق اقتصادی نیاز به آزادسازی نیاز به نپ مطرح شد.

همزمان دموکراسی سوسیالیستی به طرق مختلف تهدید شد. در ابتدا رهبران حزب بلشویک نقش حزب را در تعیین خطوط کلی مشی حکومتی می‌دیدند که نمایندگان حزب در بدنه‌های دولتی و جامعه سعی در اقناع دیگران و پیاده کرده شدن پیشنهاد های حزب بکوشند. بعد از انقلاب اکتبر حزب بلشویک قدرت دولتی را با سوسیال‌رولوسیونرهای چپ سهیم شد. اما در خود حزب بلشویک تفاوت نظرات در موارد متعددی به وجود آمد از جمله در مورد حدود دخالت دولت در اقتصاد، طرز برخورد به ملیت‌های تحت ستم، استفاده از متخصصین «بورژوا» و تفاوت دستمزدها. در اوج اختلاف پیرامون معاهده‌ی برست-لیتوسک منتقدان لنین که بوخارین آنان را رهبری می‌کرد و به‌عنوان کمونیست‌های چپ شناخته می‌شدند بعد از عدم موفقیت در اقناع رهبری حزب تصمیم گرفتند در کمیته‌ی مرکزی و شورای کمیسارهای مردم شرکت نکنند. در ژوئیه‌ی ۱۹۱۸ سوسیال‌رولوسیونرهای چپ که از دسامبر ۱۹۱۷ در شورای کمیسارهای مردم شرکت داشتند بعد از برخی اختلاف‌نظرها دست به اقدامی مسلحانه علیه بلشویک‌ها زدند. در نیمه‌ی دوم ۱۹۱۸ و اوایل ۱۹۱۹ رهبری بلشویک‌ها تصمیم گرفت که یک نهاد عالی‌مقام دولتی مشی حکومتی را تعیین کند و حزب چنین نهادی است. از شورای کمیساریا مردم برای این امر استفاده شد. به این ترتیب حزب و دولت تا حد زیادی در هم ادغام شدند.

همزمان ترکیب اجتماعی حزب بلشویک تغییر مهمی کرد (سرویس ۱۹۹۷). تا اکتبر ۱۹۱۷ حزب عمدتاً ترکیبی کارگری داشت. تخمین زده‌اند که سه‌پنجم حزب کارگران صنعتی بودند. از فوریه‌ی ۱۹۱۷ عضویت در حزب شتاب گرفت اما پس از پیروزی اکتبر سرعت بیشتری یافت. در پایان سال ۱۹۱۷ حزب سیصدهزار عضو داشت. اکثریت عظیم اعضای جدید از مارکس و انگلس و حتی لنین چیزی نمی‌دانستند. حزب که در ۱۹۱۲ از ترکیب پرولتری بالایی برخوردار بود، بود بعد از ۱۹۲۱ تنها ۴۴ درصد اعضایش از کارگران بود. به‌عنوان حزب حاکم افراد به دلایل دیگری به آن ملحق

اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه گوارا

می‌شدند. برخی به دلیل علاقه به دفاع از مام میهن در برابر تجاوز بیگانه؛ عده‌ای برای شرکت در شکل دادن آینده‌ی روسیه؛ و گروهی هم برای استفاده از مقام خود در حزب برای اهداف شخصی. در ۱۹۲۰-۱۹۱۹ اغلب بلشویک‌ها در صفوف ارتش سرخ بودند. سلسله‌مراتب حزبی که انتخابی بود با شورای انقلابی-نظامی که تروتسکی رهبری می‌کرد جایگزین شده بود.

این اوضاع با تشدید تفاوت نظرات در حزب همراه بود. استالین به‌طور غیر مستقیم اپوزیسیون نظامی را در انتقاد از مدیریت تروتسکی در ارتش سرخ سازمان داد. ت. و. ساپرونوف<sup>۲۳</sup> و ن. اوسینسکی<sup>۲۴</sup> اپوزیسیون مرکزیت دموکراتیک را سازمان دادند که خواهان بحث جمعی بیشتر در حزب بود. اپوزیسیون کارگران به رهبری الکساندر شیاپنیکف،<sup>۲۵</sup> الکساندرا کولونتای<sup>۲۶</sup> و س. پ. مدودف<sup>۲۷</sup> خواهان تقسیم قدرت بین حزب، سوویت‌ها و اتحادیه‌های کارگری و کنترل کارگری بود.

در مارس ۱۹۲۱ در دهمین کنگره‌ی حزب، لنین از ظهور گرایش‌های «سندیکالیستی» و «انارشستی» در صفوف حزب می‌گوید و برای مقابله با این «انحرافات» خواهان مبارزه‌ی ایدئولوژیک می‌شود.

«مارکسیسم می‌آموزد... که تنها حزب سیاسی طبقه‌ی کارگر، یعنی حزب کمونیست، می‌تواند پیش‌تاز طبقه‌ی کارگر را متحد کند، آموزش دهد، و متشکل کند، پیش‌تازی که می‌تواند با نوسانات خرده‌بورژوایی غیر قابل‌اجتناب توده‌ی مردم کارگر... مقابله کند... بدون آن دیکتاتوری پرولتاریا غیر ممکن است.» (لنین ۱۳ مارس ۱۹۲۱)

در این‌جا لنین صرفاً نظریه‌ی خودش در «چه باید کرد» (۱۹۰۲) را تکرار می‌کند که کارگران به‌خودی خود تنها می‌توانند آگاهی سندیکالیستی داشته باشند و حزب پیش‌تاز لازم است تا از بیرون آگاهی سوسیالیستی را به‌درون طبقه ببرد. در این مورد لنین تجدیدنظر اساسی در نظریه‌ی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی مارکس کرد اما همچنان آن‌را «مارکسیسم» خواند.

در مصوبه‌ی «در مورد وحدت حزب» لنین خواهان ممنوع کردن جناح‌ها شد: «بنابراین، کنگره به این وسیله بدون استثنا اعلام انحلال و دستور انحلال فوری همه‌ی گروه‌ها که بر اساس این یا آن پلاتفورم به‌وجود آمده‌اند (چون اپوزیسیون

کارگری و گروه مرکزیت دموکراتیک) را صادر می‌نماید. عدم تمکین به این تصمیم منجر به اخراج بدون شرط و فوری متخلفین از حزب خواهد شد.» (لنین مارس ۱۹۲۱)

به این ترتیب، قدرت سیاسی که در فوریه-اکتبر ۱۹۱۷ به صورت قدرت دوگانه سوویت‌ها از یک طرف و حکومت کرنسکی از طرف دیگر وجود داشت و با انقلاب اکتبر با تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک با حمایت سوویت‌ها به سر آغاز انقلاب سوسیالیستی انجامید در مارس ۱۹۲۱ به قدرت کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک به رهبری لنین تقلیل یافت. دولت کارگری اکنون دولت حزب بلشویک شده بود. لنینی که در سال ۱۹۱۷ می‌گفت که دیکتاتوری پرولتاریا از همان ابتدا باید شروع به زوال کند در مارس ۱۹۲۱ می‌گوید که تنها حزب به رهبری اوست که نهایتاً پاسدار سلامت انقلاب است. در کنگره‌ی دهم همه‌ی گزارش‌ها و مصوبات عمده از لنین بودند. تروتسکی (۱۹۳۸) که بعد از مرگ لنین معتبرترین مدافع میراث بلشویسم به‌ویژه نظریه‌ی حزب پیشتاز لنین بود و وظیفه‌ی مرکزی بین‌الملل چهارم را که در سال ۱۹۳۸ ایجاد کرد ساختن چنین حزبی حول برنامه‌ای می‌دانست که بر اساس تجربه‌ی انقلاب روسیه و چهار کنگره‌ی اول بین‌الملل کمونیست در زمان حیات لنین تدوین شده بود، در مورد انحطاط حزب بلشویک چنین می‌نویسد.

«دکترین اخیر که بلشویسم جناح‌ها را تحمل نمی‌کند افسانه‌ی عصر افول است. در حقیقت تاریخ بلشویسم داستان جدال جناح‌هاست. و، در واقع، یک تشکل اصیل انقلابی که وظیفه‌ی خود را واژگون کردن [این] جهان تعیین می‌کند و در زیر پرچم‌اش افراد شجاع، مبارز، و شورشی را جمع می‌کند بدون اختلاف عقاید و گروه‌ها و جناح‌های موقت نمی‌تواند باشد. دوران‌دیشی رهبری بلشویک اکثر اوقات این اختلافات را کاهش می‌داد و کوتاه‌مدت می‌کرد ولی دخالت بیشتری نمی‌کرد. کمیته‌ی مرکزی بر اساس این حمایت از دموکراسی عمل می‌کرد. بر این اساس بود که اعتبار [لازم] برای اتخاذ تصمیمات متهورانه و دادن دستورات را داشت. صحیح بودن نظرات رهبری در همه‌ی مراحل خطیر از نظر اخلاقی به مرکزیت اعتبار ارزشمندی می‌داد.

«اما، نزدیکی فوق‌العاده‌ی حزب و دولت و در مواقعی یکی بودن حزب و دستگاه اداری در سال‌های اول انقلاب آزادی و انعطاف رژیم حزبی را مختل کرده بود.



## اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه گوارا

دموکراسی با افزایش مشکلات کم‌تر شد. در ابتدا حزب می‌خواست و امیدوار بود که آزادی مبارزه‌ی سیاسی را در چارچوب سوویت‌ها حفظ کند. جنگ داخلی متمم‌های خشنی بر این محاسبات اضافه کرد. احزاب اپوزیسیون یکی بعد از دیگری ممنوع شدند. این اقدامات به‌طور آشکار برخلاف روحیه‌ی دموکراسی سوویتی بود و رهبران بلشویک این وضع را نه یک اصل بلکه امری موقت در دفاع از خود می‌دانستند.» (تروتسکی ۱۹۳۶ فصل ۵)

تروتسکی توضیح می‌دهد که این تصمیمات غیر دموکراتیک که موقت بودند چگونه توسط استالین به‌عنوان رهبر دیوان‌سالاری در حال گسترش به‌عنوان «لنینیسم» دایمی شد. «در کنار نظریه‌ی سوسیالیسم در یک کشور، این نظریه‌ای که در بلشویسم کمیت‌ی مرکزی همه چیز است و حزب هیچ چیز، ارائه شد. این نظریه‌ی دوم در هر صورت با موفقیت بیشتری نسبت به اولی روبرو شد.» (همانجا)

به این ترتیب احزاب استالینیستی هر می در بین‌الملل کمونیست ایجاد شدند و هر کجا استالینیست‌ها به قدرت رسیدند دولت‌های تک‌حزبی به‌وجود آوردند و همه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را تحت نظر گرفتند.

در کوبا دیدگاه استالینیستی حزب سوسیالیست مردمی که دولت توسط یک حزب هر می و یک‌پارچه هدایت شود و با اعتبار نظر حوزه مارتی که در قرن نوزدهم استدلال کرد که کوبا برای وحدت علیه استعمار به یک حزب واحد یک‌پارچه نیازمند است توسط فیدل کاسترو همسو شدند. شواهدی در دست نیست که گوارا از این الگوی «دولت کارگری» انتقادی کرده باشد.

یافه بدون انتقاد می‌نویسد گرچه گوارا می‌دانست که تفاوت نظر ایثولوژیک در بین کوبایی‌ها وجود دارد معتقد بود که آن تفاوت‌ها از طریق فرآیند انقلابی از بین خواهند رفت تا «زمانی که همه بفهمند که سوسیالیسم مرحله جدیدی برای بشر است... دو انتخاب پیش روی کارگران قرار دارد: خود را در انقلاب ادغام کنند و یا کوبا را... ترک کنند.» (یافه ۲۰۰۹ ص ۱۳۳).

اگر گوارا امروز می‌بود تا آخرین موج مهاجرت کوبایی‌ها را ببیند شاید در قضاوت خشن‌اش تجدید نظر می‌کرد. تخمین زده می‌شود که در دو سال اخیر ۴۲۵ هزار کوبایی

با قبول خطرات مالی و جانی از کشوری که ۱۱/۲ میلیون جمعیت دارد خود را به مرز ایالات متحده رسانده‌اند و تقاضای پناهندگی کرده‌اند (بازل امیل ۲۰۲۳).

## سوسیالیسم چه گوارا

ارنستو گوارا سرنا<sup>۲۸</sup> در روزاریو،<sup>۲۹</sup> آرژانتین در ۱۴ ژوئن ۱۹۲۸ به دنیا آمد. او اولین فرزند از پنج فرزند ارنستو گوارا لینچ و سلیا د لا سرنا بود. از همان کودکی ارنستو به بیماری آسم شدیدی مبتلا بود. اما هرگز در عمرش اجازه نداد که این بیماری سدّ راهش شود. در نو جوانی راگبی<sup>۳۰</sup> بازی می‌کرد که ورزش دشواری است. در طی سالیان ۱۹۴۵-۱۹۵۱ گوارا در دانشکده‌ی پزشکی بوینس آیرس<sup>۳۱</sup> تحصیل کرد. طی ژانویه-ژوئیه ۱۹۵۲ او همراه دوستش آلبرتو گرنادو<sup>۳۲</sup> از پرو، کلمبیا، و ونزوئلا دیدن کرد. در پرو دو پزشک جوان مدتی در جزیره‌ی جزامی‌ها که در میان رودخانه‌ی پهناور آمازون قرار داشت تا رفت‌وآمد به آن‌جا را جز از طریق قایق دشوار کند به کار داوطلبانه مشغول بودند. برخی از خصوصیات سوسیالیسم گوارا در آنجا نمایان شد. رسم بر این بود که کادر پزشکی از دستکش پزشکی برای تماس با جزامی‌ها استفاده کند. اما گوارا از این رسم سرپیچی کرد و رابطه‌ی برابر و دوستانه‌ای با بیماران برقرار کرد. در جشن تولدش که در ساختمان کادر پزشکی در ساحل مقابل جزیره‌ی جزامی‌ها در میان یک رودخانه‌ی وسیع بود، ضمن تشکر از همکارانش و مدعوین اعلام کرد که می‌خواهد باقی شب را با جزامی‌ها بگذراند و با شنا عرض رودخانه را تا جزیره‌ی جزامی طی کرد. و با آنان که منتظرش بودند باقی مراسم تولدش را انجام داد. همین روحیه را گوارا در کنگو نشان داد. هنگامی که معلوم شد مبارزین کنگویی پابره‌نه هستند گوارا به گروه رزمندگان کوبایی همراهش دستور داد پوتین‌هایشان را درآوردند تا تفاوتی بین آنان و کنگویی‌ها نباشد.

گوارا در سفرش در آمریکای لاتین با مشاهده‌ی وضع دهشتناک سرخپوستانی که از زمین‌هایشان رانده شده بودند و برای قوت روزانه مجبور به کار دشوار در معادن بودند متوجه غارت آمریکای لاتین توسط شرکت‌های سرمایه‌داری شد. در ژانویه-ژوئن ۱۹۵۴ در گواتمالا پس از این‌که از یافتن کار پزشکی ناامید شد، گوارا به کارهای متفرقه برای

## اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه گوارا

امرار معاش روی آورد و همزمان در فعالیت‌های انقلابی شرکت کرد و به مطالعه‌ی ادبیات مارکسیستی پرداخت. در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۴ مزدورانی که توسط سازمان سیا متشکل شده بودند حکومت آربنز<sup>۳۳</sup> را که ملی‌گرا بود سرنگون کردند. آربنز از بسیج و تسلیح مردم ابا کرده بود. گوارا که با خطر دستگیری توسط کودتاچیان روبرو بود به مکزیک می‌رود و در آنجا با فیدل کاسترو ملاقات می‌کند و به جنبش ۲۶ ژوئیه برای شرکت در انقلاب کوبا ملحق می‌شود. اگر چه وظیفه‌ی اولیه او مراقبت پزشکی از چریک‌ها بود، اما پس از ورود رزمندگان به خاک کوبا و درگیری‌های اولیه به دلیل نقش برجسته‌اش به فرماندهی یک ستون چریکی منصوب می‌شود و به‌زودی بعد از فیدل کاسترو مهم‌ترین رهبر جنگ آزادی‌بخش می‌شود. هم‌زمان کوبایی‌اش به او لقب «چه» دادند زیرا در اسپانیولی آرژانتینی لفظ «چه» برای خوش‌آمد استفاده می‌شود.

در ژوئیه‌ی ۱۹۶۶ گوارا با گروهی از هم‌زمان کوبایی‌اش در پینار دل ریو<sup>۳۴</sup> در شمال کوبا برای کمپین جنگ چریکی در بولیوی ملاقات می‌کند. در نوامبر همان سال با نام مستعار وارد بولیوی می‌شود و در ۷ نوامبر عملیات چریکی را رهبری می‌کند. در ۱۶ آوریل ۱۹۶۷ در کنفرانس سه قاره پیام گوارا را که خواهان «دو، سه، بسیار ویتنام» است قرائت می‌کنند.

در اکتبر و نوامبر ۱۹۶۷ گروه چریکی گوارا ایزوله می‌شود. هزاران سرباز همراه با مشاوران آمریکایی آنان را محاصره می‌کنند. آخرین ۱۷ نفر گروه گوارا به دام دشمن می‌افتند. گوارا مجروح و دستگیر می‌شود. در ۹ اکتبر ۱۹۶۷، زمانی که فقط ۳۹ سال داشت، با اشاره‌ی دولت آمریکا و دستور دولت بولیوی گوارا را به قتل می‌رسانند و جسد او را در مکانی مخفی دفن می‌کنند تا به فراموشی سپرده شود. در ۱۵ اکتبر فیدل کاسترو مرگ چه‌گوارا را طی نطقی تأیید می‌کند. در ۱۸ اکتبر صدها هزار کوبایی در مراسم باشکوهی زندگی آن انسان انقلابی را جشن می‌گیرند و شعار «ما همچون چه خواهیم بود» رایج می‌شود. در ۱۹۹۷ استخوان‌هایی که معلوم می‌شود از گوارا باقی مانده است در بولیوی کشف و به کوبا برای دفن فرستاده می‌شوند. بازمانده‌ی گوارا را در آرامگاه باشکوهی که برای او در شهر سانتا کلارا<sup>۳۵</sup> برپا کردند به خاک سپاردند. در سانتا کلارا بود که در دسامبر ۱۹۵۸ ستون کوچک تحت رهبری گوارا گروه بزرگ‌تر و

مجهزتر نظامیان را شکست می‌دهد، امری که به تصمیم باتیستا به فرار از کوبا و پیروزی نهایی انقلابیون در اول ژانویه ۱۹۵۹ منجر شد.

یافه از تیرسو سازن که معاون گوارا در وزارت صنایع بود نقل می‌کند که: «به شما گفتم که چه باور داشت تا در هر چیز که می‌گفت از خود نمونه به‌جا گذارد — می‌توانید تصور کنید که او دیگران را تشویق به مبارزه‌ی چریکی در آمریکای لاتین کند اما خود به‌عنوان وزیر بر مسندش تکیه کند و سیگار برگ دود کند؟ او نمی‌توانست. من شخصاً چند بار شنیدم که چه گفت: "من به‌عنوان یک دیوان‌سالار نخواهم مرد. من در مبارزه در کوهستان خواهم مرد."» (یافه ۲۰۰۹ ص ۲۵۶)

گوارا شاید تنها وزیر در تاریخ باشد که روزهای تعطیل عمومی به کار داوطلبانه یدی پرداخته است. چه همان‌گونه عمل کرد که دیگران را دعوت به عمل می‌کرد.

سوسیالیسم گوارا عمیقاً انسانی بود. ادای سهم به نظریه سوسیالیسم و گذار به آن به دو جهت در جنبش سوسیالیستی حائز اهمیت است. اول گوارا چون مارکس سوسیالیسم را با رهایی انسان از بیگانگی تعریف کرد و گذار به سوسیالیسم را با فرایند زوال بیگانگی محک زد که در بین رهبران جنبش سوسیالیستی قرن بیستم بی سابقه است. دوم گوارا برخلاف مارکس یا حداقل خوانش معمول از مارکس سوسیالیسم را نه با جامعه‌ی فراوانی مادیات بلکه با توسعه‌ی ظرفیت‌ها و غنای درونی انسان مترادف می‌دانست. کار داوطلبانه که در مرکز نظام مالی بودجه‌ی او بود به این امر مربوط بود. طی فقط ۱۳ سال، از زمانی که کاسترو می‌گوید گوارا در گواتمالا سیاسی شد تا اکتبر ۱۹۶۷ مأموران امپریالیسم و سرمایه‌داری او را به قتل رساندند چه‌گوارا گنجینه‌ی از کار نظری و عملی سوسیالیستی را باری نسل‌های بعد به ارمان گذارد.

البته عمر کوتاه او فرصت نداد که تنش‌های متعددی در نظریات اش را بررسی و اصلاح کند. برخلاف مارکس که به خود عاملیت طبقه‌ی کارگر برای انقلاب سوسیالیستی و از همین رو به اهمیت دموکراسی سوسیالیستی باور داشت، گوارا پیروی عاملیت پیشتاز باقی ماند. گوارا از طرفی نگران عملکرد قانون ارزش بود و از طرف دیگر پیرو نظریات غیر مارکسیستی مکتب وابستگی منجمله نظریه سرمایه انحصاری (نیری ۲۰۲۴ فصول ۱، ۳، ۴).

اندیشه‌های سیاسی ارنستو چه‌گوارا

هم‌چنان که چند بار در کوبا شاهد این بودم کودکان دبستانی شعار می‌دادند که «ما همچون چه خواهیم بود». شاید نسل جدیدی جای خالی او را پر کند و از او نیز فراتر رود. آینده نوع بشر در گروی آنست.

<sup>1</sup> Auto-Finance System

<sup>2</sup> Budgetary Finance System.

در ترجمه فارسی کتاب کارلوس تابلادا "چه‌گوارا: اقتصاد و سیاست در گذار به سوسیالیسم" (۱۳۸۱) سیمین موحد آنرا "نظام مدیریت اقتصاد" ترجمه کرده که به نظر من نادرست است.

<sup>3</sup> Albert Mora

<sup>4</sup> Luis Alvarez

<sup>5</sup> Rolando Diaz

<sup>6</sup> Marcelo Fernandez

<sup>7</sup> William Petty

<sup>8</sup> David Ricardo

<sup>۹</sup> همان‌طور که مارکس در فصل اول جلد اول سرمایه می‌گوید، ارزش مبادله‌ی کالا در گروی کار اجتماعاً لازم است، یعنی زمان کار لازم برای تولید ارزش مصرفی در شرایط عادی یک جامعه و با استفاده از مهارت و شدت کار مساوی. در نتیجه کار اجتماعاً لازم در گروی کار مجرد اجتماعی است. اما کار مجرد اجتماعی در گروی تولید انبوه کالا برای بازار است (شیخ ۱۹۸۱). این فرآیند را مارکس در جلد سوم «سرمایه فرایند تولید سرمایه داری در کلیت» و در تحلیل شکل‌گیری نرخ متوسط سود از طریق قیمت‌های تولید توضیح می‌دهد.

<sup>10</sup> Associated producers

<sup>۱۱</sup> حدود ۳ میلیون دهقانان و کارگران در جنگ جهانی اول کشته شده بودند و ظرفیت تولیدی لطمات فراوان دید.

<sup>12</sup> Nelson Zayas Pazos

<sup>13</sup> Hilda Gadea

<sup>14</sup> Osvaldo Dorticos

<sup>۱۵</sup> یک کاستی در نظریات گذار به سوسیالیسم نظریه نیاز است.

<sup>16</sup> Aleida March

<sup>17</sup> Orlando Borrego Diaz

<sup>۱۸</sup> Supress البته مارکس از زوال "مقولات کالایی" و نه "منکوب" کردن آنان صحبت کرده است.

<sup>19</sup> Unequal development

<sup>۲۰</sup> "اما چه تماس کمی با اندیشه تروتسکی یا سندیکالیسم آنارشیستی یا با دیگر نحله‌های اندیشه انقلابی در جنبش چپ اروپا در نیمه اول قرن بیستم داشت." (تایبو دوم ۱۹۹۷ ص ۳۸۸).

<sup>21</sup> Uneven and combined development

<sup>22</sup> Brest-Litovsk

<sup>23</sup> T. V. Sepranov

<sup>24</sup> N. Osinskii

<sup>25</sup> Aleksandr Sliapnikov

<sup>26</sup> Aleksandra Kollontai

<sup>27</sup> S. P. Medvedov

<sup>28</sup> Ernesto Guevara Serna

<sup>29</sup> Rosario

<sup>30</sup> Rugby

<sup>31</sup> Buenos Aires

<sup>32</sup> Alberto Gernado

<sup>33</sup> Arbenz

<sup>34</sup> Pinar del Rio

<sup>35</sup> Santa Clara

### منابع انگلیسی

Alpert, Michael, Robin Hahnel. *Socialism Today and Tomorrow*. 1981.

Basail-Eimil. "[Record-breaking numbers of Cuban migrants entered the U.S. in 2022-23](#)." Politico, 24 October 2023.

Bettelheim, Charles. "On Social Planning and the Level of Development of the Productive Forces." Pp. 31-59, in Silverman 1971.

Bernsten, Eduard. [Evolutionary Socialism](#). 1899.

Castro Ruz, Fidel. "[Cuba Is a Socialist Nation](#)" May 1, 1961.

Devinatz, Victor G. "Lenin as Scientific Manager Under Monopoly Capitalism, State Capitalism, and Socialism: A Response to Scoville." *Industrial Relations*. July 2003.

Draper, Hal. "The Principle of Self-Emancipation in Marx and Engels." *Socialist Register*. 1971.

---

Economics Institute of the Academy of Sciences of the U.S.S.R. Political Economy (1954)

Engels, Frederick. Supplement to Capital volume 3. 1894.

Fromm, Erich. Marx's Concept of Man. 1961.

Guevara, Ernesto Che. "The Meaning of Socialist Planning." 1965A, in Silverman 1971, chapter 3)

\_\_\_\_\_. Socialism and Man in Cuba. 1965.

Hollander, Paul. The Many Faces of Socialism Comparative: Sociology and Politics. 1983.

Howard, M.C. and J.E. King. A History of Marxian Economics. Volume I, 1883-1929. 1989.

Kapcia, Antoni. In Historical Dictionary of Cuba. 1988. Pp. 261-62.

Lenin, V.I. "[The Taylor System—Man's Enslavement by the Machine.](#)" 1914.

\_\_\_\_\_. [The State and Revolution.](#) 1917.

\_\_\_\_\_. "[The Immediate Tasks of the Soviet Government.](#)" April 2018.

\_\_\_\_\_. "[A Great Beginning: Heroism of the Workers in the Rear.](#)" June 28, 1919.

\_\_\_\_\_. "[On The Syndicalist and Anarchist Deviation in Our Party.](#)" March 13, 1921.

\_\_\_\_\_. "[Preliminary Draft Resolution of The Party.](#)" March 1921.

\_\_\_\_\_. "[The New Economic Policy and The Tasks of The Political Education Departments.](#)" October 1921.

Mahoun, Simon. "Value." Dictionary of Marxist Thought. Edited by Tom Bottomore, Laurance Harris, V. G. Kierman, Ralph Miliband. 1983.

- 
- Mandel, Ernest. *Marxist Economic Theory*. Volume 1. 1962.
- \_\_\_\_\_. *Marxist Economic Theory*. Volume 2. 1962.
- \_\_\_\_\_. "Mercantile Categories in the Period of Transition." 1963, in Silverman 1971.
- Miéville, China. *October* 2017.
- Marx, Karl. [Economic and Philosophic Manuscripts of 1844](#). 1844.
- \_\_\_\_\_. [The General Rules of the International Workingmen's Association](#). October 1864.
- \_\_\_\_\_. [Critique of the Gotha Program](#). 1875.
- Marx, Karl and Frederick Engels. [The Communist Manifesto](#). 1848.
- Mohun, Simon. "Value." *Dictionary of Marxist Thought*. Editors: Tom Bottomore, Laurance Harris, Ralph Miliband. pp. 507-511.
- Nayeri, Kamran. [Book Review: Che Guevara: The Economics of Revolution](#). July 3, 2011.
- \_\_\_\_\_. *Toward a Theory of Uneven and Combined Late Capitalist Development*. 2024.
- Rubin, Isaak Illich. [Essays on Marx's Theory of Value](#). 1928/1972.
- Scoville, James G. "The Taylorization of Vladimir Ilich Lenin." *Industrial Relations*. December 17, 2002.
- Service, Robert. "The Bolshevik Party," in *Critical Companion to the Russian Revolution 1914-1921*. Editors: Edward Acton, Vladimir Iu. Cnernniaev, and William G. Rosenberg. 1997.



---

Shaikh, Anwar. "The Poverty of Algebra." In Steedman, et al. *The Value Controversy*. 1981.

Silverman, Bertram. *Man and Socialism in Cuba: The Great Debate*. 1971.

Stalin, Joseph. [The Problems of Socialism in the USSR](#). 1951.

Stutje, Jan Willem. *Ernest Mandel: A Rebel's Dream Deferred*. 2009.

Suchlicki, Jaime. *Historical Dictionary of Cuba*. 1988.

Tiabo II, Paco Ignacio. a: *Also Known as Che*. 1997.

Toussaint, Eric. [Ernest Mandel, Revolutionary Cuba and Che Guevara](#). CounterPunch, January 12, 2024.

Trotsky, Leon. *Results and Prospects*. 1906.

\_\_\_\_\_. *The History of the Russian Revolution (in three volumes)* 1930.

\_\_\_\_\_. [The Revolution Betrayed: What Is the Soviet Union and Where Is It Going?](#) 1936

\_\_\_\_\_. *The Death Agony of Capitalism and the Tasks of Fourth International*. 1938

Wren, Daniel A. and Arthur G. Bedeian. "The Taylorization of Lenin: rhetoric or reality?" *International Journal of Social Economics*. 2024.

### منابع فارسی

انگلس، فریدریش. «مکمل و پیوست به مجلد سوم سرمایه در سرمایه مجلد سوم»، ترجمه حسن مرتضوی، نشر لاهیتا، ۱۳۹۲، صص ۹۰۰-۸۹۱.

نیری، کامران. «چرا سوسیالیسم زیست‌بوم‌محور» نقد اقتصاد سیاسی، ۲۰۲۱.

---

\_\_\_\_\_ . «اندیشه های سیاسی فیدل کاسترو» نقد اقتصاد سیاسی، ۲۰۲۴.

**قدردانی:** از روزبه مستوفی که متن اولیه این نوشته را خواند و انشاء مرا اصلاح کرد سپاسگزارم. هر گونه کاستی در این نوشته از من است.